

جلسه ۷ ۸۷-۸۸ مکاسب محرمة / تمثیل و تصویر

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما پس از بیان آیات روایاتی بود که در ساخت تماثل به آنها تمسک و تشبث شده بود، که تعدادی از روایات را خواندیم تا رسیدیم به روایت ۷ و ۸ این باب که در کتاب ما روایت ۵۶ بوده است. این دو روایت اشاره به یک مأموریتی داشت که امیرالمومنین (علیه السلام) از طرف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) داشتند در حدیث هفتم، در حدیث هشتم که به نحوی قابل تصحیح است که بعثنی الی المدینه، در این روایت آخری بحث سندی و سه چهار مطلب در ذیل حدیث مطرح شد.

اشکال تاریخی روایت «السکونی»

مطلب بعدی این است که در حدیث ششم که حدیث ۸ این باب است نکته بعدی این است که در این حدیث آمده است که «بعثنی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) الی المدینه فقال لاتدع صورة الا محوتها و لا قبراً الا سويته و لا کلباً الا قتلته»، نکته ای که در این حدیث است این که امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (ع) را به مدینه اعزام کردند و این دستورات را فرمودند. سوالی که از نظر تاریخی وجود دارد، اعزام امیرالمومنین (علیه السلام) به مدینه قبل از هجرت چیزی در تاریخ نقل نشده است.

ممکن است کسی بگوید چنین چیزی در تاریخ نقل نشده است و چنین چیزی موجب وهن است. همان طور که در نقل حدیث ملاحظه کردید و در قدیم هم متوجه به این بودند و الان هم است. در نقل حدیث یکی از ملاکها این است که با تاریخ سازگاری داشته باشد، همان طوری که می گویند سند معتبری داشته باشد. یک ملاک هم این است که با قواعد مسلم عقلی و آیات و صراحت آیات و با چیزهای تاریخی تضادی نداشته باشد. حداقلش این است که با کتاب و سنت و عقل قطعی و دلالت قطعی کتاب و تاریخ تضاد و تنافی نداشته باشد، ممکن است کسی بگوید که اینجا تنافی دارد، وجود تنافی موجب وهن می شود. این اشکال محتوایی به این است، نه نقد دلالتی و مضمونی است که موجب عدم اعتماد می شود.

جواب های اشکال روایت «السکونی»

الف. روایت «السکونی» روایتی تاریخی

به چند نوع به این اشکال جواب داده اند، جواب اول این است که نه این منافات با تاریخ اعتبار مسلمی ندارد، این در تاریخ نقل نشده است و یکی از نقل هایش این روایت است و این روایت می گوید که بعثنی الی المدینه، در تاریخ نقل نشده است، نه این که در تاریخ خلاف این نقل نشده است وقتی خلاف این نقل نشده است در واقع خود این روایت به یک امر تاریخی اشاره می کند. اگر در تاریخ نقل شده بود این خلاف یک امر تاریخی می شد و

در آن صورت وارد بحث سازگای و ناسازگاری می شدیم و بحث های قبلی. اما تاریخ از این قصه ساکت است و حداکثر حرفی در موردش نگفته است.

این جواب را به شکلی می شود پاسخ داد، که عزیمت امیرالمومنین به مدینه با این مأموریت علی القاعده مربوط به سالهای اول و دوم و سوم و اوائل بعثت، که مسلمان ها خیلی محدود بودند نیست. مثلاً پیغمبر اکرم در ۴ یا ۵ سال اول که در شعب ابی طالب زیر فشار بودند و مربوط به چنین زمان هایی نیست و مربوط به بعدهاست. قضایای بعد از آن هم با توجه به جایگاهی که امیرالمومنین داشته اند اگر اتفاقی رخ می داد در تاریخ نقل می شد. این قضیه، امر ساده ای نبود که علی(ع) آن جا رفته باشند. این بیرون رفتن ها ثبت و ضبط می شده است. عدم نقل و جایگاه امیرالمومنین(علیه السلام) اینها بعید می سازند این را که بگوییم تاریخ هیچ چیزی از این قضیه نقل نکرده است.

ب. عدم تحقق مأموریت

جواب دومی که به این اشکال می توان داد، این است که: می توانیم بگوییم حضرت، علی(ع) را مأمور کرد که این کار را انجام بدهند ولی یک مانعی رخ داد و این اتفاق رخ نداد. ولی اصل این که با این دستور اعزام کردند ولی عملاً در خارج رخ نداده است. ولی این جواب هم درست نیست، برای این که بعثتی رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) الی المدینه، بعث مطلقاً که اینجا است، تحقق فعلی است، نه این که مأمور کرد ولی به دلیلی نشد. بعث رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم)، یعنی این بعث فعلیت یافت و تحقق پیدا کرد، بنابراین این جواب هم به لحاظ انشائی و امکان تحقق عملاً صحیح نیست.

ج. « مدینه » به مفهوم شهر

جواب سوم که کسی بگوید که مدینه در اینجا مقصود مطلق شهر است، مدینه عَلمَ نیست، شهر خاصی نیست، عنوان وصفی دارد. شهر به معنای لغوی و نه اصطلاحی است. این هم خلاف ظاهر است، چون المدینه ظاهراً جای خاصی است و عَلمَ است و اگر مقصود از مدینه یک شهری بود، می فرمود الی مدینه. این جواب ها تام نیستند ولی ظاهر حدیث این است که این اتفاق افتاده است و به مدینه بوده است و علی القاعده چنین چیزی باید در تاریخی این واقعه ضبط می شده و عدم ضبط موجب وهن در مدلول روایت می شود. طلبه:

استاد: امام صادق(علیه السلام) دارند نقل می کنند، بله نقل به خود امیرالمومنین(علیه السلام) می رسد. نقل به معنی، مانعی ندارد، خلاف ظاهر نیست، شهری که اسمش عوض شده است، با اسم متداول گفته می شود.

د. جواب آقای اعرافی

علاوه بر این که نکته ای که ایشان می فرمایند می گوید مرا فرستاد «لاتدع صورة الا محوتها ولا قبراً الاسويته و لا كلباً الا قتلته»، اگر مقصود همان مجسمه ها و بتها و امثال اینها باشد، آن وقت در مدینه شرایط برای اسلام فراهم شد، برای شکستن بت ها فرستاده شده باشد، از یک طرف با شرایط مدینه سازگار نیست، از طرف دیگر مصعب آمده است و یک سالی مدتی از قبل از آن مدینه همه اش اسلامی شده باشد، معلوم نیست این چیزها چقدر رواج داشته باشد، اگر قبلش هم باشد، این که حکومتی ندارند، و قدرتی ندارند، یک کسی را بفرستند و بگویند برو بشکن و ببند و قبرها را خراب کن، این هم بعید می آید. قبل از قدرت گرفتن، اگر بخواهد باشد، این طور اعزامی در کارهای پیامبر نداریم. این ها معمولاً می فرستند تبلیغی کند، مطالب را برساند، قرآن را بر مردم بخواند اما کار این طور با اقتداری که هنوز وجود ندارد، سازگار نیست، اگر هم در زمانی باشد که دیگر نزدیک به هجرت پیغمبر بود و چنین شدت و حدت نیاز نبود.

طلبه:

استاد: این هم مطابق نیست، در تاریخ ندارد که زودتر وارد شد. اگر زودتر وارد می شد ولو یک روز ولو دو روز ولی امیرالمومنین (علیه السلام) زودتر نه، بله می ایستند، که برسند.

علی رغم همه این نکاتی که ما عرض کردیم دو مطلب باقی می ماند این جوابها خیلی تام نیست، اما در عین حال این بحث از بحثهایی نیست که حدیث معتبر شود. برای این که اگر حدیث معتبر شود کنار بگذاریم، در تاریخ نمی فهمیم چه جوری است؟ این موردی نیست که وضوح و دلالتی را بتوان کنار گذاشت، چرا؟ برای این که ظهور و اطلاق و دلالتی را کنار گذاشت که مدلول مخالف عقل واضح و تاریخ واضحی باشد، اینجا هر چه قدر هم این جوابها را مناقشه کنیم ولی یک تاریخ واضحی نیست، باز هم یک احتمالاتی ممکن است باشد، ما که بر همه اینها احاطه نداریم. وقتی با یک چیز تاریخی مسلم منافات دارد می گوییم کنار می گذاریم.

مثلاً از یک آقایی در یک سینه ای نقل کرده در حالی که در آن سینه مسلماً این آقا مرده بوده است. این روشن است از نظر تاریخی روشن است. این از مواردی که مضمون حدیث با تاریخ قطعی مسلم روشن تضاد و تنافی داشته باشد نیست، علیرغم این که هر یک از اینها را می توانیم پاسخ دهیم و مناقشه کنیم و اما مجموعاً یک سری احتمالات در تاریخ شاید باشد که ما به آنها توجه نکردیم. شاید به هر دلیلی نقل نشده است، بالاخره شاید چند ساعت زودتر او را فرستاده، یا سفر کوتاهی حضرت داشته است و سفر کوتاه نقل نشده است. یک چیز خیلی قطعی از نظر تاریخی باشد و منافات روشن و واضح حدیث را کنار بگذاریم در این حد نیست. علیرغم این که هر یک از این جوابها که احتمال می دادیم می شود پاسخ داد اما در عین حال مطمئنیم امیرالمومنین (علیه السلام) در یک مقطعی به هیچ وجه و لو چند ساعت به آنجا اعزام نشد و آن قدر این امر مسلم باشد که حدیث را کنار بگذاریم. در این حد نیست.

طلبه:

استاد: فاصله که می افتد آن قدر کم و زیاد می شود و یک حدیث معتبر را به این شکل بخواهیم کنار بگذاریم این گونه نیست. البته به نقد مضمونی حدیث معتقدیم، نقد سندی و نقد مضمونی هر دو را قبول داریم اما در نقد مضمونی باید احتیاط کرد فقط مضمون حدیث با یک عقل مسلم دلالات صریح قرآنی یا یک امور تاریخی کاملاً مورد اطمینان تضاد داشته باشد، کنار می گذاریم.

تعارض تاریخی موجب رد روایت نیست

از طرف دیگر جواب دیگری می شود داد و آن این است که فرض بگیریم الی المدینه را نتوانستیم مطابقت دهیم آیا این دلیل می شود براین که محتوای بعدی را کنار بگذاریم، نه، حداکثر می گوییم الی المدینه مطابقت تاریخی ندارد، و می گوییم در این نقل قضیه یک اشتباهی رخ داده است. مضامین دیگر مضامین واضحی است و بخصوص که روایات دیگری هم با این مضمون آمده است. می گوییم طی تعارض این حدیث و نقل تاریخی است اگر بپذیریم همین جمله الی المدینه اش است. ممکن است که بگوییم تعارض دارد و در حدی است که الی المدینه بوده و اشتباهی رخ داده و شاید همان الی مدینه بوده است و در نقل ها «ال» به آن اضافه شده است یا راوی ای در نقل چیزی را اضافه کرده است. به هر حال تعارض موجب نمی شود که کل حدیث کنار گذاشته شود.

طلبه:

استاد: نه آن هم سخت نیست، چون اینها ارتباطی نیست، می گوییم آنجا اشتباهی رخ داده است مثل این که چون بر فرض حدیث سند معتبر دارد، و اشتباه متصور است.

طلبه:

استاد: نه، الی ماشاءالله ممکن است چند فراز داشته باشیم، یکی اش با عقل قطعی مخالف باشد، می گوییم این را ما می گذاریم کنار، و بقیه سر جایش هست.

عدم اطلاق روایت «السکونی»

مطلب پنجمی که باید توجه کنیم در هر دو این روایات اگر همه آن اشکالات سابق را جواب دهیم می گوییم اطلاقی در این روایات نیست، برای این که این روایات نقل یک قصه است و در یک شرایطی کسی را فرستاده برای جایی و می گوید این کار را انجام بده، چون نقل سیره است، ممکن است بگوییم این بخاطر مجسماتی بوده که بت پرستی و.. بوده. اطلاق گیری از این قضایا که قضیه فی واقعه است و سیره است، اطلاق یک مقدار سست می شود. بنابراین بخاطر این که در سیره و قضایای فی واقعه که می گوید مرا این طور مأمور کرد اطلاق گیری مشکل است ولذا حتی اگر از همه بحث های سابق هم بگذریم به دلیل این که نقل سیره است و قضیه فی واقعه است اطلاق گیری مشکل می شود.

طلبه:

استاد: چون نقل سیره است و قضیه فی واقعه است. گرچه ما سابق نقل کردیم که سیره وقتی که امامی دیگر نقل کند و عین جمله را نقل کند قابل اطلاق گیری است و اینجا هم در عین حال به دلیل این که قضیه فی واقعه هست و احتمال آن حکم ولائی است و اینها موجب می شود اطلاق گیری در اینجا تا حدی ضعیف بشود.

طلبه:

استاد: من بالاتر از ملاک گفتم، سیره قضیه فی واقعه است، اگر حکم کلی بخواهد شود قرائن و شواهدی بیان کردیم یکی این است که امامی آن را نقل کند اینجا هم همان است ولی شرایط این روایت و اوضاع و احوال روایت است موجب می شود که اعتماد به این اطلاق قوی نباشد.

طلبه:

استاد:

حدیث هفتم که در اینجا همان حدیث نهم این باب است این روایت است «محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد عن نذر بن سوید عن قاسم بن سلیمان». خوب امروز اجازه بدهید امروز نهج البلاغه بخوانیم این را برای یک شنبه بگذاریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

خطبه ۱۶ که مشهور هم هست دارد